

UNIVERSAL
LIBRARY

OU₁ 228812

UNIVERSAL
LIBRARY

درد بکرم و سحر آرا گستاخ کز نوکا در و لاسخ
ببین فیصیحین یکنین نین

ز شکار زیاده در آینه الفاطش پر تو معانی لغوی و اصطلاحی بوستان حدی بلوه کناست



از تالیف صدر رشیدین بچین علم و فن شیوا اربابان اداوان سخن جناب سیدان حسن انور و منتخب عثمان مطبع

درد بکرم می نشی و کسب و کسب و کسب و کسب
در مطبع می نشی و کسب و کسب و کسب و کسب



بسم الله الرحمن الرحيم

عند سبب خامه در بوستان سنایش بهار آذینی زفرمه پرواز است که بمیر آبی ابر جنتش چارمین گیان سر سبز دین
 است. و از بار رنگارنگ گستان جهان با سبز از نام افشارش شکفته و خندان کعبیت هزار دستان قلم
 در شکر از نعمت گل نورس حدیقه جاوید بهار رسالت نغمه ساز است که گلشن دین سبین از هوا سه هدایتش با صد خرمی
 سر ز رنگ و انداز این پس هیچ زینا بلد از که چه علم و فن سرا پا ترا من حیدر ابن حسن عفاذ لوجه العاقرة و المین که از مدتی در
 (یعنی از ۱۲۷۳ هجری تا ۱۲۷۴ هجری) در ظل عواطف میانه قدر دان علم و اهل علم منبع احلاق و علم سر بوستان
 فنوت شمشاد و ریاض معرفت - در زمین بحر فراست - قهر منیر سپهر ریاست حق نبوتش انصاف پسند صفائی دل
 صاحب بهمت دو حوصله از جند ذمی جاوه و اولاد ستگاه ناله و نامور مشهور جناب مستطاب نقشی زو لکشور صاحب
 دام اقباله با عس از روز به بسر می برم - اکنون که عمرم انسد و دوازدهصت و پنج سالگی رسیده بنظر پیرانه عمری
 بعنایت خاص افتخار اند و ختم که بلا قید هر آنچه خسته از دست و ز بانم سے بر آید از راه ترجمه خواندانه بعضی
 معارفه نه افند شکر نعمای اعس از بخشی بیرون از حد قباس است که محاتم اندر بنحالت خود استم که
 سوای انجامدهی کارایه متفرقه مطبع اوقات خود را بقدر طافت بشری رایگان اندهم دکباری سپارم با بجه بنگا که
 فرصت دست میدهند بخلق و نردین کتابی اشتغال میدارم چنانچه فرهنگ سکندر نامه است که قبل ازین بطبع رسیده
 و فی الحال همین فرهنگ بوستان سعیدی را بنابه کفر فرهنگ گستان مؤلفه جنید عبدالقادر الموسوی است
 در ترتیب اما بینما فرق اینقدر است که دران بر یک سنی هر لفظ التفاکر ده و درین معانی متعدد حسب گنجایش مقام است
 و دیگر اینکه دران عبارت نظم و شعر عربی را تقدیم جانزد داشته که زیاد تر بود و درین اشعار و جزو اشعار عربی را با ترجمه
 و ترجمه نمودم که کمتر بود و لاریب در بعضی فرهنگهای قلیل الحکم کثیر النفع براسه عالمه معلمین و مدرسین و هم براسه متعلمین و
 متحصّلین مدارس سودمند بسیار است که با دینی توجه روی مقصود می بینند در حمت تلاش و تفحص خواشی و شرح میباشند
 و اندرین فرهنگ معانی مشکله و متعارف هر لفظ را بهم نوشته ام که هر کس بقدر استعداد خود فایده بردارد و حال وقت دعا خواستن
 است دست بدعا خواستن خدا با تا دیگره مطبع را در سایه عنا یا خوش کامینا و ارا بدند که تازه دنیا طلبی را از من خواب فراموش کن

فایده این کتاب در اینست که در این کتاب اشعار عربی را با ترجمه فارسی و شرح معانی آن درج کرده است و این کتاب را در زمان حیات مؤلف در دسترس عموم قرار داده است تا هر کس بخواهد از این کتاب استفاده کند به راحتی بتواند آنرا بیابد.

فائده با عقاید
چون عقل
این زبان
خیز زبان
داده است
تجارت در
و منفعت
پسندت
شماره
طهارت
جول
کام
اشوعای
فان
عقل
نشان
دوستان
گفتن

اندرز - نصیحت و پند -
انار - ظرف آب -
انگشت کویک بزنی خنصر
اوج - بلندی -

اوزن انگدن -
او باش - فرومایه -
اوی - بجای او -
اَبَر مَرَن - دیو شیطان

ایست - امر ایستادن
ایوان - کاخ و دالان
ایشار - داود هوش -
ابناک تصغیلین اسم شاه

ایزد - نام خدا ایتعالی
ایمن ایاو آسن ایان ایند
ایدر - بعضی اکنون
ایاب - بازگشت -

باب بای موحده تازسک

بالا و پست - مراد آسمان زمین
بالا و شیب - آسمان زمین
بالا - قد -
باز - جانور سه شکاری -
بال - دو در دم شپه چرم
بازارگان - خرید و فروخت
کنندگان بازار -
باج - خراج -
یاختر - مغرب و هم شرق -
بامدادان - مزید علیه بامداد صبح
بارگاه - جای باراد و شان
دوئی از نیمهای سلطین
پاپس - بل واپس
بادوست - تمیدست
بازو کشادن - متعده شدن
بارمی - بر فلت قبول
باد پستی کنایه از سر لعل
بالوعه - جای خن آب کاغذ
باد و سنج - بیوده گو

بابای کوهی - نام برنگ
که دانا گوه نشین بود
بخیل - نمسک -
بخیه بر روی کار اقدان
کنایه از فاش شدن راز
بدرگهر - بد اصل -
بدر ساه چهار وجهه شبیه
بدره و ترسناک دکنایه بر سر
بدر - محفوف بود
بدرنگال
برنج - نادر و نوبیندا
بزل خرح و در باضن
بندله - معنی لطیف
برسی - پاک بے عیب
بر - کنار و بغل سینه و ثمر
دخت زن جوان بوستان آن
برشت - سوار شد -
برومند - کامیاب
برگشته برهم و در هم شده

برشدن - بلند شدن
بره بچه گویند
برگ ایاب جمعیت مسلمان
برخ - باره و حصه و بهره
برخی - بغض اندکی مشهور
بروزن درنی یعنی فدی و درنی
برنا - جوان -
برجاس - نشانه تیر و غیره
بر روی کار - ظاهر
بروزن - کوچه
برزگی از سر نهادن
بریز قلم آوردن طرف خواندن
بسیج - ساختگی و قصه -
بسی بر نیاید آمد و نگشت
بسد - کافی -
بشیر - مرده و بنده
بصیو بینا و دانا -
بمصره - نام شهری از عراق
بضا عفت - مال اسباب

بط - مرغابی -
بنداد - در اصل باغ داد بود
بناگاهان و شیردان حالانام شهر
بقال - در عام لغت عرب فرو
سنت در در اصل یعنی تره فرو
بقعه - جا و سر آستانه -
بقراط - نام یکی حکیم طبیب
بکم - گنگ -
بکت بر نهادن اسرار کردن
بلا غمت - ابراهام کلام بخت
بلیدانه - اباله بلا آناه مانند بلا
بیم - ترس و خوف -
بم - تاسیر ساز که آواز بلند
بنگاه - خیمه -
بن - سیخ -
بنی فاطمه - اولاد حضرت فاطمه
بلهوس - بسیار هوس -
بول - شاشه -
بوم - سدر زمین -

باز

<p>تولی - دوستی کردن تواضع - منه و تنی - توفیق - مراد ز پاوت - توقع - امید داشتن توقیر - توقیر عزت و توقیر - افزونی - تویح - تنبیه - تهدید - سرزنش و زجر تعمت - گمان و گفاری تسکون ثانی - تهور - دلیری کردن - تهلیل - لا اله الا الله گفتن تیه - بیابان - تیروار - امان داده شده تیماری - غمخواری - تیرترکش - سخن تیر - نام ماه خزان -</p>	<p>تابا بکان - شتر ازین زنگی تکا پوسی - دوازدهش آمد تکس - نام پادشاهی - تک - دویدن قدم - تکرار - تکرار - تک - ریگ پشته و توده خاک تلف - رایگان - تلبیس - کرد فریب - تکلیف - یعنی سوزن مستعمل تتمع - برخورداری یافتن تمثال - صورت - تنگ ترکان - مراد ملک ترکان تنگ نامی - کوه تنگ تشم - باز پروده شدن تنگ دل - غم دل تنگدل توقیع - نامه را نشان کردن</p>	<p>تصحیف - تبدیل با ختافات تضریح - زاری کردن - تطاؤل - دست و بازی کردن تظلم - منور یا گردن تفتت - میوه بی بوخ واد تفتل - باز آنگشتن تفتل - نوعی از تیرلی کمان تفان - زبان - تفوی - آب دهن - تفسیران - مراد و اعظ تفت - سینه حرارت سینه تفتد - مهربانی - تقلید - پیروی کردن - تکلف - ریج بر خود نهادن و چیزی ظاهر کردن که در حقیقت نباشد - تکله نام پادشاه سوم از</p>	<p>تبریز نام شهر بنا بر دیده خاتون تجمل - تعظیم کردن - تار - نام شهسوار از ترکستان تتر - مختلف تار - تخل - برداری کردن - تخول - حواله کردن بغير تدیج - آهستگی کردن - تربت - خاک تیر ترک - نقیض تاجیک - تریاک - دوا موافق سم ترش روی - مراد بد خلق - تره - سنی که ستره اش خود تراید - شرح میکند - تسبیح خدایا پاک یا کردن و سبحان الله گفتن - تشریف - عین معنی خلعت تشنج - سرزنش کردن -</p>
--	---	--	--

تجمل - تعظیم کردن
تار - نام شهسوار از ترکستان
تتر - مختلف تار
تخل - برداری کردن
تخول - حواله کردن بغير
تدیج - آهستگی کردن
تربت - خاک تیر
ترک - نقیض تاجیک
تریاک - دوا موافق سم
ترش روی - مراد بد خلق
تره - سنی که ستره اش خود
تراید - شرح میکند
تسبیح خدایا پاک یا کردن
و سبحان الله گفتن
تشریف - عین معنی خلعت
تشنج - سرزنش کردن
تجمل - تعظیم کردن
تار - نام شهسوار از ترکستان
تتر - مختلف تار
تخل - برداری کردن
تخول - حواله کردن بغير
تدیج - آهستگی کردن
تربت - خاک تیر
ترک - نقیض تاجیک
تریاک - دوا موافق سم
ترش روی - مراد بد خلق
تره - سنی که ستره اش خود
تراید - شرح میکند
تسبیح خدایا پاک یا کردن
و سبحان الله گفتن
تشریف - عین معنی خلعت
تشنج - سرزنش کردن

باب تهای مشابه

<p>توابت - ستارگان غیر متحرک که حرکت بدات خود نداشته باشد -</p>	<p>تقب - بالضم سوره نما جمع تقبه - تقره - باره رومال در زینت</p>	<p>تیرمی خاک نساک در زیر زمین تعبان - باد بزرگ و از دوا کوچک -</p>	<p>تیریا - پروین و آن شش شا است متصل به دیگر بر فلک هشتم -</p>
---	--	--	--

باب جیم تازی

<p>جاوه - راه کشاده -</p>	<p>جاوید - جاویدان - پائینه</p>	<p>جاه - مرتبه -</p>	<p>جامرگشت نهادن خطایب گفتن</p>
---------------------------	---------------------------------	----------------------	---------------------------------

جان و پیش بودن مخدوب جاسوس - پوشیده خبرنا جام گیتی نام ایچا کتا اول جدال - بحث و جدل جراح - زخم زنده جسم - گناه جسم - جسم و تن جسمه - بازو جانوری جسمه - از اجزای هر زنده گاپود نام بنده و فی کلان	جسمل آب جسد - تن و جسم جده - سوی مرغول جدا گستر تمکار و ظالم جفا پیشه - ظالم جفت - خمیده و کج جلال صفات باطنی جلباب - بپارک شده جل - پوستان و عرب گل از هر درخت	جلال - صفات ظاهری جمیل - نیکو و حسین جمشید نام شاه حکیم جم - همان جسد جنایت - گناه جور - ظلم جولان - دو اندگی آب جوزا نام بر جود و پیکر جوزوش گندم نما کنایه از محل و دغا باز	جوع - گرسنگی جوشن - نوعی از لباس جنگ جوزره است نمخی زره نبرنده جواح - اعضای آدمی جهان - مبدل گیان کر مخفف گیان است جهت - مشقت جهول - سخت نادان جهود جیش - لشکر
---	--	--	---

باب حیم فارسی

چاشت - طعام صبح چاوش - نقیب چابلوسی - خوشامد چربانی چایش - خرامش چسج - هر چیز حرکت و بی کننده مثل چرخ و دایره غیره	چرده - معنی رنگ گل یا لفظ سیاه مستعمل در رنگ دوست روست آدمی چشم بر هم زدن طرفه لعین چشمه اشق - امید داشتن چشمار و صورتیکه را دروغ	چشم بدیر کشت زار سازه چغد - بوم چکل شهری از رنگان چمیدن - بنام خرمیدن چنو - مخفف چون او چنبر - حلقه دایره محیط	و مراد اینجا کفاری چند لا - معنی چند تا چوبه - مراد اینجا تیر چوبک زدن - نقاره نواز چهر - مخفف چهره چه - مخفف چاه
---	--	---	--

باب های حلی

حامل وحی - کنایه از جبرئیل حانوت - دکان حالی - بهان وقت حاتم - نام مردی در خلافت وجوانمردی شهره آفاق	حبل - رسن حبوب - جمع حبیبی دژ حجاج - بن یوسف نقی نام پادشاه ستمکار حجاج - جمع طبع کج کننده	حجاز نام زمین و عرب میان که ویدینه و طائف دو دیگر شهرها در میان بحرین حجت - دلیل حجیر - اماله حجاز که درین	حدی - سرودمی که شریفان سے سرانید و شتران بدن مست می شوند قصه نایت - نهایت در کمال حدر - ترس و اندیشه
--	--	--	--

ع
عمر بنیان عالم
جان بین است
جام جمشید و جام
کینه است
دین است با
هر دو از آن که
مخفف است
کرده و کجاست
جامه ساق
عالم بران
می شنود
جام جمشید
از باران
عالم اجل جام
ذوقی و ذوق
را جامی بود
آزاد که چهار
انرا در جنبش
پودری آردند

حرف - معالده و کسب کردن
حرف - بالکسر صنعت
حریر - پارچه ابریشم بافت
حراق - پارچه کهنه که بان آتش
افروزند و چیز که آتش
در او گیرند
حرف گیر - عیب گیر
حسرم - بشکوی خانه
حسرت - زنگار و بانی حفظ
حرب - جنگ کارزار

حردون - اسپ سرکش
حربا - هندی گرگت
حسیب - اما حساب
حسود - بدخواه
حسرت - افسوس دریغ
حسک - خار چای پود هندی
گوبکرو -
حسام - تیغ
حسیس - گیاه خشک
حشود - آگدن و معنی عیب

حصار - قلعه
حضر - ضد سفر
حطاب - بهیزم
عمرو بن عبدالعزیز - نام
بادشاه از خلفای بنی امیه
حکیم - دانا استوار کار
حکایت - نقل
حلم - بردباری و استتکی
حله - لباس نوجوانان
حلقوم - ناسه گلو

حلقه بر روزدن - کنایه از
فتح الباب کردن باشد
حلقه در گوش مطهر از زینب
حمام - گریه
حمام - کبوتر
حمول
حوصله - در فارسی کنایه از
حی - از نامها بارشمال
حیف - ظلم و افسوس
حیات - زنده گی

باب های مجمه

خاصان - مراد اولیا و انبیا
خانی - حوض کوچک چشمه آب
خاسی - زهره سرکوک راج در توران
خائن العین - زدیده نگاه
خاشاک - کاه ریزه
خاطر بریش اسم فاعل ترکیبی
سه پریشان کننده خاطر
خاک - نام مقام
خایک - مطرقة هندی بپوده
خام - چرم و بعضی رسیان
و کند هم
خامش - مخفف خاموش
خایر - خبر داه

خبیث - بد باطن
خبث - بد باطنی
خجل - شرمند و نادم
خداوندگار - مرکب محبت
خدو - خداوند و پادشاه
خدم - چاکران
خده - رخسار
خرد - ریزه ریزه
خرام - امر از خرامیدن
خرمن
خرابات - شرابخانه
خراب - ویران
خرد - ریزه ریزه

خرقه - لباس درویشان
خردل - هندی رائی
خرزهره - هندی کبوتر ختی
خرمهره - هندی کوزی
خردوس - زناکیان
خرچنگ - سرطان
خزان - موسم برگ ریز
خسرو - نام پسر هرمنوش
خسپیدن - خواب کردن
خساست
خسروان - اشاره خچاک
خزیدن - چمبیده و غیره
خست - نخل و امساک

خشت نیزه کوچک
خشکسال - سال قحط
خشم - غصه و غضب
خضم - عدد و دشمن
خضاب - نیل کربوبی کشند
خطوه - گام و قدم
خفوق - زشت رود
خفتان - خزاگند و جمله
خلیل دوست و لقب حضرت امیر
خلق - نیک خوئی
خلف - فرزند شایسته
خلاف - جانشینی و تسلط
بر تمام پادشاهان اسلام

حکایت

خون فراز کرم و صدامی عام	و شفقت کشیدن -	خیر - نیکویی -
خواججه حبیب و نشر کنایه از	خویر - آفتاب مهر آسمان	خیل - گل اسپان - گرد و سواران
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم	خوید علف جوانا رسیده	خیانت - دخل و داراستی
دلبرت و نشر در رخسار کعبه	خوار زم نام نهی از ترستان	خیره روی کیش شمع بجا
باشد -	دوم دالی آنرا بگویند	خیره - بجا و متحیر
خوان گاه - سنگ خانه -	خون - در آب و آمدن	خیال - بندار و ده صورتیکه
خوشیدن خشک شدن -	بغیر کردن -	در آب و آینه نمایان شود
خون خوردن غم خوردن -	خواندن - طلب کردن	دیده شود باد بیداری -

باب دال مهله

دار - دانه و نام پادشاه	دست یعنی اشرفی توام	دست در خون و آشتن
مشهور ملک ایران -	و غیر ناقص -	کنایه از سی کردن و کشتن -
دانی خواننده و نگاه دارند	در زرق زدن کنایه بر پیش	دست لرب گرفتن
دار السلام - بهشت -	و همیشه خود سر گرم شدن	دستگاه - قدرت دسترس
داود حاکم عادل مراد خدا	در غله - وسط غله -	دست بندگان بر کردن کینین
داود خواه - زیادی	در آج - بندی بیشتر جالور	کنایه از پشیمانی و دست بردن
انگ - ششم حصه درم -	در بنده نام شهر قریب شرون	دافوس خوردن -
دام جانور وحشی غیر دیده	و نیز فاصله در میان دروگاه	دست مانقن - قابو یافتن -
مانند آب و غیره -	در بچ - نامه و کتاب -	و غالب آمدن -
داود هائی شیخ ابوسلیمان	دزدن - سوزن -	دست در آن - کنایه از
بن محمد داود هائی از کبری	دست دادن - بیشترن	عفو کردن -
شاخ -	و بیعت کردن -	دست چپیز غالب مستولی
و جمله نام و دوز بندگان و مجاز	دست رس - قدرت -	دستان - مکر و حلیه
هر دو در اسم گویند -	دست بر خدا - کنایه از استغاثه	دست از دامن در آشتن
و غیره که پستان کبریا -	دستار بنده مراد ما از پستان	

در این کتاب در بیان معنی کلمات و اصطلاحات و در بیان معنی کلمات و اصطلاحات و در بیان معنی کلمات و اصطلاحات

دیوان - کچری - دیومید - کنایه از شیطان سرکش و ستمرد - ویر یاز - زمانه دراز - دیوان نهادن - عداوت کردن - دیومیم - تلج بادشاهی دیومسفید - نام پهلوانی مازندرانی و کنایه از دیوتوی سرکش - دیگدان - سرد کنایه از فرود دیومی - روز و شب گذشته دیومی - نام ماه بهار - دیوز - بت خانه - دیوار - صاحب دار - دیس - کلمه تشبیه بمعنی مانند چون خورد دیس ای مانند آفتاب دوره دیس ای مانند جور	دیونیم - دوپاره - دوک - آینه دراز که در آینه دوش - شب گذشته ذواب - عرفا ب معنی ستور دور - زمانه - دوئیت - دو صد - دولاب - کشتی از چاه دووره - خان دمان - دوستکام - کار شریف از دوست دوان - خزید علیه دو دوشاب - شیره حرا بخته دوشت - تجرد و رفتن عقل دول - هندی دھول دوہقان - ساکن و پیش قریه دوسی - زمیندار - دو مرده گوی - برگوئی دو راز خاسه - دو خدای - صاحب قریه	دلق - پشمینه کمنه دریش دو کدر - نام خرمی سفید مائل - بیابانی - دوم - کشیدن خاموش شدن دومج - اشک و آب چشم دوادم - دم بدم دومشقی - نام شهری تحت گاه شام دومار - هلاکی - دوملی - قدم مراد قولی دوبال - پسین بودیم چو پادشاه دندان تیز کردن - کنایه دولع کردن و کینه نمودن - دو نیا پرست و خلیل - دندان بریز خامیدن - کنایه از گفتن سخن ناشی بر خدا دندان بکام بردن - کنایه از کامیاب شدن - دوگون - مراد دنیا و آخرت	کنایه از بار کردن دست از کار و داشتن کنایه از ترک خدمت کردن - دست از هم دادن متفرق شدن دست بچ - خرد دست - دست و قلبه کردن کنایه از قلبانی و قبه گری دست برل - کنایه از تیرد پشیمان - دستور - وزیر - دشنه - پنجره - دشوار - دشوار - دغلی - دغاباز - دگه - دکان دزمین بهوار - دگان - مروج که حالت است دو ذقاری - خفیف مستعمل دل ناگوار - دل خسته - دو - هندی دھول
	باب دال		
دوگون - زخمندان -	دو النون - مصری نام عازم کابل	ذلت - خواری	ذیل - دامن -
	باب راسی		
درد - درخت انگور - رسید بمعنی رسیدن - دو سول - جمع رسول پیغمبر دو سیم - آیین -	رحمت مهربانی و مروت دو سول کوی دو سول - کنایه از عیب - دو سول سنگ سفید نرم	دو سول - منزل - دو سول - امید - دو سول - رانده در گاه خدا دو سول - زمین بچه وان -	دو سول - شبان دو سول - منزلگاه دو سول - صواب گشت در خندار دو سول - کوه -

دوزخ
 دیوان
 دیومید
 دیومسفید
 دیومیم
 دیگدان
 دیومی
 دیوز
 دیوار
 دیس
 دوره دیس
 دیونیم
 دوک
 دوش
 ذواب
 دور
 دوئیت
 دولاب
 دووره
 دوستکام
 دوان
 دوشاب
 دوشت
 دول
 دوہقان
 دوسی
 دو مرده گوی
 دو راز خاسه
 دو خدای
 دلق
 دو کدر
 مائل
 دو م
 دو مچ
 دوادم
 دو مشقی
 دو مار
 دو ملی
 دو بال
 دندان
 دو لعل
 دو نیا
 دندان
 کنایه
 دندان
 دوگون
 کنایه
 دست
 دشنه
 دشوار
 دغلی
 دگه
 دگان
 دو ذقاری
 دل ناگوار
 دو
 دوزخ
 دیوان
 دیومید
 دیومسفید
 دیومیم
 دیگدان
 دیومی
 دیوز
 دیوار
 دیس
 دوره دیس
 دیونیم
 دوک
 دوش
 ذواب
 دور
 دوئیت
 دولاب
 دووره
 دوستکام
 دوان
 دوشاب
 دوشت
 دول
 دوہقان
 دوسی
 دو مرده گوی
 دو راز خاسه
 دو خدای
 دلق
 دو کدر
 مائل
 دو م
 دو مچ
 دوادم
 دو مشقی
 دو مار
 دو ملی
 دو بال
 دندان
 دو لعل
 دو نیا
 دندان
 کنایه
 دندان
 دوگون
 کنایه
 دست
 دشنه
 دشوار
 دغلی
 دگه
 دگان
 دو ذقاری
 دل ناگوار
 دو
 دوزخ

رو به بندی - لومری طوفان رو سرگردان چهره چیدن روزگار ان مزید علیہ و زکار رہی - غلام و بندہ ریش - زخم ریاست - مہتری و ہزاری ریسمان - درار کردن ہلکت واختیار دادن - ریو - مار و حیلہ و تزویر	رو تھمیر روشن دل رود - فرزند رو و بار - نام شہر و دیہات گیلان و فرودین روشن قیام صاحب فراست روستائی - دیہات روسی زرد کنایہ از شرمندہ دترناک - روضہ - سبزہ زار	رقص - پانی کوکب - ریب - امارت کا معروف رک زن - فساد ریق - بقیہ جان ریمال - جمع رمل یعنی گچ روان - مجاز بنی روح رو امید و ہم - مراد روز قیامت - روین - ہندی اشکات	رست - از رسیدن ریشوش - پارہ از حق خود کہ بکار سازی کسی دہند رطب - خرما سے تر رعد - آواز یا نام فرشتہ ریخت - بلندی رفع دیوانی - کنایہ از حساب دیوانی - رفیق - نرمی
--	---	--	---

باب زای معجزات سے

زہ - چدرگان زہر در کام کنایہ از تلخ کام زہی - کلمہ استیجاب یعنی خوشا زہرہ - لختہ مراد قوت قدرت زہی - جامہ و صورت و ہنیت و طرف - زیرک - عاقل زیر لب گفتن - کتابہ از آواز گفتن - زیان - نقصان زیور - زیبا مردنی اور بایک آواز زیت - روغن زیتون	زمرہ - گروہ زہمی - مختصر زمین زہار - ضعف زہار امان زندانی - قیدی زندان - جیب فرو بردن کنایہ از مراقبہ کردن زہیل - ابنان پوریشا زنگبار - ملک زنگیان زوال - باختر طالع بد روزگار - شرمند - ای زبان مہر و دزدگان کنی کردن زورق - کشتی کوچک	زحل - نام ستارہ فلک ہفتم زحمت - گزند و آواز دادن زحمت شکیستہ و شکنکی و زحمت زورق - حیلہ و کردار و ذوق و کوشش زورق - کشت زیرہ - چاہی کہ بر ذرا چاہو زراف - شتر گاؤ جانور سے زرمغزی - زیر خالص زرد - سیاہی کہ تانے در راہ کہ زغن - ہندی چیل جانور زقوم - ہندی نمونہ ہنر زلزل - لغزین مہر و خیم	زال - پیر فوت زاد بوم - وطن اصلی زابل - نام دیہات سیستان زادستان - باہمال ہا از باکے موصوہ ولایت آباد اجداد - ستم پلوان زبان آور - شاعر و فصیح زبان آوری - طلاق سانی - زبان وان - سخنور زجر - ترسانیدن از کار بازداشتن
---	--	---	---

باب زای معجزات سے

سلسلہ زبان
تاریخ زلف
مکتوبہ ہزار
در کتب حکایت
در کتب تاریخ
تاریخ معجزات
سلسلہ زلف
تاریخ معجزات
سلسلہ زلف
تاریخ معجزات

<p>تراز خای - بیوده گو تراز نگر - بند اول</p>	<p>فرخ - مزدی سته زرف - عمیق</p>	<p>ژنده - فرق کینه ژنده - نام کتاب زرشوت</p>	<p>ژوپن - نیزه کوچک هندی ژولیده - پریشان</p>
<h2>باب سین همله</h2>			
<p>سالک - رنده راه خدا سالانه - الحرام کنایه رسول - علی امده ایله که سلم ساوروی - امر دکنایه از معشوق</p>	<p>سپیل کردن و قنار کردن سپاس - گشت شهادت سپاحت - شادوی سپوختن - سپوزیدن سپوزاننده - چیز فرود بردن سپاسان - نام شهر و فارس سپو - سازه طول تنگ ستیزنده - جنگ جو ستیز - جنگ و خشم سجمل - قباد شری و فیلان سچاوه - جان و ناساز سجبان - نام مردی بزرگ سجج - ضرب المثل سخن - سخن و سخن کلام سخن - سخن شاعر و سخن آرا سخن چین - چهل فریب سدره - درخت کنار و سدره سدره - نام فریب جریل از برای سدرت - طبیعت سدره آفتن - کنایه از غایب</p>	<p>دزدنی کردن - سرتافتن - پیچیدن و ناز و ناز سرا برده - بارگاه باو شان سرگشته - سرگردان سریر تخت شاهی سیرت - خوی و روش سر سبز - کنایه از سرخوردگی سمر - خیال سرخجه - ظالم و زبردست سند دست - قشادن کنایه عصب و خشم کردن سروس - زشتی غیب سردست - پیچ دست کنایه از درد و طاقت - سرگذشت - احوال سردار - سردار سر خط نهادن - اطاعت کردن سرمنگ - سردار پیشرو لشکر سرسزاق - ملامت سر بوزن - برآمدن سرتن - از عرض کنایه از</p>	<p>صحت یافتن - صالحان - مراد خطیب سراسیمه - پریشان سراویل - کلی جای از دست سدغه - فریفته و چیز خوب مراد مسخره - سفره - بالضم و تارخوان دوشندان - ساز و باغسج دورا - سبب کرامت لبتا سفید - مراد روشن سفیه نادان - سفل - کینه سفال - خرف و آندگی سقلاب - نام ولایتی از دم سقمونی - یاد آ که محمود گویند سقط - نه بون و بد سقف - بام سقامی نیل - کنایه از ابر سکالیدن - اندیشه کردن سلیم - سه گونه سنگم - زرد بان</p>

این کتاب در لغت و معنی کلمات است
و در هر کلمه که در این کتاب است
معنی آن را در این کتاب نوشته است
و در هر کلمه که در این کتاب است
معنی آن را در این کتاب نوشته است

س

صنغان - بالفج نام بزرگی که هفت صد مرید داشت صویر شاخ و آنچه اسرافیل زشته بر دوشش برده صوم - روزه صیت - آواز بکی	صنغان نام شهر خنکاه مین صنوبر - سرو کوهی صنوع - کاریگری صنم - بمعنی بت و درجی و ده فارسیان بر معشوق اطلاق کنند	صدق - راستی صدا - آواز بیعام خوانند صلب - پشت صلب سنگ - پشت سنگ یا سنگ سخت صتم - کرهندی بر او	صائم الیه هر که تمام سال روزه دارد صاحب خیر - کفایه از ایلی صعد - بالانشین صعد خجند - رئیس خجند صدف - گوش ماسه بنده صیپی
--	--	--	---

باب ضا سے معجم

ضیف - همان	ضلال - گمراهی	ضعف - دوچندان	ضراعت - زاری و عاجزی
------------	---------------	---------------	----------------------

باب طا سے معجم

طین - آواز پر کس پیشه طوز نام کوهی که بوی با پر کرد هم کلام بودی طوفان غلبه آب که بر چیز را پوشد طیره - قهر و خشم طی - نام قبلی که حاتم از بود طیبت - خوش طبیعی	طعنه - سرزنس طغول نام شاهی از سواد طفیل - همان ناخوانده طلعت - دیدار کرد طلسم صورتیکه بر سر گزاسازد طبع - آرزو طناب - رسن	طارم - بام و سقف طبل نقاره طبعی ذاتی و خلقی طبقرمی - نام دره و مقام طرب - شادی طریف - طرفه و نادر طشت معروف مرتب	طاعت - عبادت طلم و پس نام دو سوره قرآنی طاق بنای خمید و دیوان طامار - تخمان بلند براسه اظهار شجاعت طاوس - جانوری مشهور که قص و جلوه وارد
---	---	--	---

باب طای سے معجم

طهر - دایه که بچه غیر باشد	طنق - گمان	طل - سایه و پناه	ظفر - فتح یابی
----------------------------	------------	------------------	----------------

باب عین حمل

عبقری - بساط گران با عیشب - بار عتاب	عامی - ناخوانده عاج - دندان فیل	عار - ننگ و شرم عاصی - نافرمان	عاقبت - نندرتی عارض - رخسار
---	------------------------------------	-----------------------------------	--------------------------------

صفت
اصلاح
باز بایست
بر وجهی
بنامی
دو وجهی
حافظ
از جا
منتهی
پندار
صفت
عاقبت
و عارض
صفت
عاقبت
و عارض
صفت
عاقبت
و عارض

عجم غیر عرب عجب انگه و غوره عذاب الحریق - کتایه جنگی آتش - عذرا - دختر وزن کبر و شکار بوشه - عرصه - میدان - عرب - مردم نازی و رسم نام شهر در ریاسه - عرا - کتایه از دریا عموماً و نام شهری خصیه - عروس - زن و مونا کنیز عربین - بنیته شیر عریان - برهنه عزیز - قادر و ارجمند	عقب بارشاه - مصر عزازیل - ام شیطان عزت - مرد - بز عزم - آهنگ عزیمی - نام بت یا نام کبری خلفان می پرستیدند عزیزت - عس - جمع عاشر یعنی شخته و پاشا و جاسه مفرد مستعمل - عشاق - فرط محبت ربط عصیان - نافرمانی کردن عصاره - مندی تیلی - عصوه - اذام عصده - نام عضله در تیلی	پادشاه - شیراز عظمه - مندی چینی عظام - استخوانها - عقیق - پارسی - عقوبه - بخشش عقوبت - عذایه - علم - مراد حقیقت حال علف - گیاه - علم افکندن - تقابل کردن علم نجوم - علم در ریاضت اجال ستارگان عمل - کار و عهده عمل برکن - کتایه از منور عنان - ز نام طبله در شام عقیق - مراد انگیر	عنان - گام عنان چچین و عنان تاقیق کتایه از ما فر شدن و هر دو گردانیدن - عنکبوت - کرم گس گیر مندی عنف - ضد نرمی - عنفی - نام شاعری عویج - نام مردی در از قاضیه عود - بهی ای ار - عقد الست - روز میناق عیال - اولاد فرزندان عیوق - نام شاره بر کتاره ککشان - خیار ترک عالم گرد عیبه - زنبیل چسبی -
--	---	--	--

عجم غیر عرب
عجب انگه و غوره
عذاب الحریق - کتایه جنگی
آتش -
عذرا - دختر وزن کبر و شکار
بوشه -
عرصه - میدان -
عرب - مردم نازی و رسم
نام شهر در ریاسه -
عرا - کتایه از دریا عموماً
و نام شهری خصیه -
عروس - زن و مونا کنیز
عربین - بنیته شیر
عریان - برهنه
عزیز - قادر و ارجمند

باب غین معجمه

غازی - بن از مندی غبار - گرد مراد رنج غده - بی وفائی غدير - تالاب غریب - مسافر غریبن - از زبند کردن دیو	غریق - آب فروخته غراب - عای سیاه نوعی کبوتر غریب - شور و غوغا غرب - فرود شستن غریبن - نام شهری یا سلطان غوا - جنگ با غفار	غش - خیانت - غضب - خشم - غلطاق - کرت - غماز - چغلخور غنی - بے پردا غنیچیم نازی یعنی گروه شده	وغیچ ناشکفته را بسبب گرد آمدگی آن نوشته که برک بار گرد آورد - غور - نام ولایتی غریب حاکم غوز - قورنگ هر چیز غول - دیو بیانی -
--	--	---	--

باب فا

فاس - نظام	فانیز - قند سفید نوعی حلوا	فام - رنگ	فاریاب - شهری از ترکستان
------------	----------------------------	-----------	--------------------------

<p>و هم دست گیدی - مرلب انگید یعنی نلیو از ویامی نسبت و مراد مردی که جویت و غیرت نداشته باشد</p>	<p>گوپال - گرزایی و نیکو و جوین و عمو نام مبارک گوا - مخفف گواه گیتی - عالم دنیا گیلان - نام ملکی</p>	<p>گومی بر بودن غالبین گوش و شمن کنایه از دنیا گوزگار داشتن و متوجه شدن گوشیا لقبی است بر او گو - مخفف گاؤ</p>	<p>گلفام - گلرنگ گم کردن ضائع کردن گنج قارون - اینجا کنایه از گنج عوفان گنجه شهری مابین تبریز و شرودان</p>
--	---	--	--

باب لام

<p>و اعتراض مستعمل لوگو - مراد بزرگ لولاک اگر نبود می تو لووس - بملق و سپر بزرگ منه بقتن لوم - سلامت کردن لوو و لعب - بازه لیم - یک ز خود خورد و زخم لین - نرم</p>	<p>لطیف - مهربان لطف - باریک بینی لطف - احسان و نکوئی لعبت چیزیکه بدان بازی کنند و تصاویر جامه که بدان و ختران سے بازند لکش - زون - پا زون - لم و لا نسلم - در فایسی یعنی سبب پرستی و محبت</p>	<p>لاغ - هنر و ظرافت لا و نعم - کلمه نفی و ایجاب یعنی انکار و اقرار لا حول - کنایه از تنهایی بزرگ از کاره لبس نشین جامه و پوشش لست اینان در حریفان لحن - آواز خوش و خوشخوانی لحد - شکاف گور لشکری - پیاسی</p>	<p>لالا - روشن لا احمسی - احوال کردن لا اشاره به کلمه لال در لاله محمد رسول الله نارت نام تپی معروف باطل گین لایه بان نهی بکنایه فارسی یعنی شخص سب پرور بیباک مستعمل لاجرم - ناچار لان - آشپز و خانه زنبور</p>
--	--	---	--

باب میم

<p>مدح - تعریف مدام - همیشه مدبر - تدبیر کننده و وضع قانون مدبر - پدخت صاحب ادب مدین نام شهری است مدغم - پوستان مرکتب - اسب</p>	<p>محمود - ستوده مخمل نام رنگ کنایه از قاصد مخترم بزرگ و جرمیت داشته شده مخک - بندی کسوفی مخلص دوست بی ریا مخفف - چیز مخج - ستودن</p>	<p>محبوب - قبول کننده مجال - یعنی قوت مستعمل مجرم - گنهگار مخیر - در گیرنده مخامد - خوبها محال - نابودنی محتسب محاسب حاکم</p>	<p>ماجر - چیز گذشته ماهرت - حقیقت مان مراد از اندک یعنی گذشت ماهون - شید پسر ماهی نام پادشاهی از خلفای عباسی ماوی - جامی بازگشت متاع - مراد از محتاج</p>
---	---	---	--

لا اشاره
جویت یعنی
علی از علی
والله اعلم
لا احمسی
علیک آت
لا احمسی
نفسک
عنه بقتن
جویت یعنی
مدبر
مدین
مدغم
مرکتب

ممنی - خودی - منشور - فرمان - مناجات - همگفتن مراد منزل - فرودگاه - منعم - مالدار منجل - نیزه فروز جراد منازل - مراد مراتب منزلت - مرتبت و جاه منخفض - مکدر و تیره - من - احسان - مناز اسی غرور و فخر کن منابع - بسیار منع کننده منظر - دیدار - منابع سجا خوا باندین شران منقار - نول مرغ منجلی - روشن کشاده مناسات نام بتی - منسوج - مراد از لفت مناخیز - سو راجهای بینی مندی - حکیم دانستن موش گور - هندی محمود موسی - باس تعاره و سبی اثر مندی - آماده مویط - جاس فرود آمدن مهبان - بزرگان -	معتل - بیکار - معلم طراز کننده جاس معرف - کنایه از چو بداد مغفر - خود - مغیبل - بندی ببول درخت مغ - قوم آتش پرست مفلول طوق کرده شده مغاک - گوزن مغلس - سنگدست بوز مغر - قرارگاه مقبیل - صاحب اقبال مقصوره - حجره - مقل - گز و عمود و صحنی مکافات - پاداش مکان - کنایه از مرتبه مکمل - زیر بافته مکت - دین و مذهب مکت - فرشته مکات - سرزفش مندی - هندی ندی ملازم - پیوستگی کننده همیشه مندان - بجای بدین منازک را گویند مک - شراب مک صایح نام یاد مکات نام مکات - سلطنت -	مستجاب - قبول - مشایخ - میخ آهنی - مسلم - دست - مشع - شنونده مسئله - غالب - مشت - کنایه از مقدار مشرف - مناجب یون میعن - کجری - مشقت - ریج و سختی کشیدن مشت زن - کنایه از آرد و بدلوان - مشغیل - بکار و شونده مشعبه - بازیگر مصاف - جنگ نبردگاه مصقل - آرزو کننده دون مضطرب - سرآیند مطبخ - باورچی خانه مظان - حاکم تر سایان مظالم جمع - ظلمه گناه مجزه - فرق عادات که پنجران خصم را بدان میکنند مقطر - نوحه کرده شده معمور - آباد - معمود - کزخی نام فرود آمدن معمار - آباد کننده -	مرد - سرزمین - مروت - مردانگی - مرتفع - بلند - مرغزار - سبزه زار - مرعی - بویان - مرغ سحر مراد بیل قری ونسردس و غیره - مرفوع - بلند برداشته شده مرانی - ریاکار و برکار مرفق - خرقة مرفق - آریج هندی کنی مرغز - نام موضعی - مرد از نام ماه هندی بود مرد با آفرین و شاباش مرد - تقسیم در ایران - مرفوع - هندی جراد مرفجات اندک و قلیل مستغنی - بی پردا مستور - پوشیده - مسطح - پشت پناه مستقیم - راست و قائم مشکله - بهادر و مغرور مستقیم - صاحب مرض مستقیم که از آب سیر نشود - مستام - سوراخهای بن بود
---	--	--	---

ع - گنجینه
انتقال ابو
سخت بیان
چیزی می آید
مردان باغ
را از آن
بازار از
فانسه

مہتر - سردار مہند - گمبارہ	مہر - کابین مہیل - ہواناک	میل بطنی خمیدن مراد خود میل لہ - نشانیکہ براسے	میراجل - مراد بادشاہ لیل میخ - ابرو سحاب میرزہ - زیر جامہ و شلوار و فوطہ مینو - بہشت
-------------------------------	------------------------------	---	---

باب نون

نام بردار - نامور ناظر - دارو غنکناہ از جاس دہر کارہ ناز - ضد نیاز ناجیت - سودجا و طرف نان بستن - نان بختن ناورد - جنگ و کارزار ناخوب کردن - بد کردن ناگفتہ دان برد عالم غیب نالہ - آواز مسوز دل ناح - آواز نوحہ نارک - قسمی بزرگوچک ناطور - نگہبان زراعت باغ ناموس - عزت ناخلف - ناشائستہ نہیند - شراب خراہ نحاس - مس نخست - اول و آغاز نخیل - خربابن	نخچ - شکار نڈیز - ترسانندہ از غدا نرگس - نام گل و کناہ پازیم بوز ترہ دیو - دیو سخت بروت نزع روان - جان کنندی نرلی - مہانی نزار طاعن نژاد نسل و اصل نسق - روش و طرز نسخہ - نوشتہ و کتاب نشاپور مقصود نیشاپور شہر نشاط - از پشت اندن کناہ جہا نصیب - حصہ بہرہ نصیر - مددگار نطفہ - آب منی نطق - گویائی نقطع - بساط چرمین نظیر - مانند و مثل نظر داشتن و عاشق شدن	نظامیہ - نام مقامے نخس - آرسے نعرہ - آواز شوق نعر - خوب و نادر نفرین - دعا سے بد نصیر - نالہ و فریاد نفس - دم نفسہ - یکبارہ میدان نفس آید و نفس حکم کنندہ نقاب - روی بند نکتہ - سخن باریک نکو میدہ - رکضہ موم لعل نکو مش - سرزنش و مگوئی نگون - داترگون نمط - طریقہ و طور نمذین - خوگیر اسپ نوشتن - چھپدن نور دیدن نوشین - روان نوشیدن نوشتر - بادشاہی عادل	نوشین - شیرین نوم - خواب نوخاستہ - بھان نو آموز تجویز کار نوا - جمعیت سامان فرزند د فرزند زادہ و خستہ خرما نوال بخشش نواخانہ - بندہ خانہ نوع - قسم نوشدارو - تریاک و پادزہر نماود - سرت و خلقت نہیب - ترس و زبان نیاز - عاجزی فروتنی نبرد زور و طاقت نیت - عزم نمایش و عابثت کردن نوشیدن - شنیدن بنک محضہ - نیک ذات نیسان - ہفتہ سال و میان نیران - جمع نار آتش
--	--	---	---

علاقی کویگان
بازان ناپید
سخت کردہ کاریک
دینیکہ از ان
بگذر دبا سے
سے برو
عین سلطانیت
کہ ہر پیش
سلطان نقل
کنند قطع
بہا چہین
گتہ درہ این
سے شوق حسن
از خون آلودہ
نشود ہر

نوشتر

ترجمه اشعار یا جزو اشعار عربی زبان مسطور در بوستان

کَرِيحًا الشَّجَا بِأَجْمِيلِ الشَّيْمِ	بزرگ خیرها نیکو عادتها
بِئْسَ الْبِرًّا يَا شَفِيعًا فَتَمِمْ	بے ایمان خلاق سفارش خواه گرد مهای مردم

فَطَوَّلِي لِبَابِ كَبَيْتِ الْعَتِيقِ	پس فو شامال بارگاه را که ماند خانه کبریا من خلاق است
حَوَالِيهِ مِنْ كُلِّ فَمٍّ عَمِيقِ	که اطراف و سه مایند مردمان از راه دور و دراز

جزو شعری

وَمَنْ ذُقَّ بَابَ الْعَكْرِ نَجِمِ الْفَتْحِ	کسی که بگوفت دروازه مرد کریم را که شاد شد آن روز
فَقُلْ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ مُصْرَبٌ	پس بگو بدرستی که این روز هر آینه روز سختیست
أَحْسِنِ إِلَى مَنْ أَسَاكَ	نیک کن بکسی که بدی کرد بانو
فَبَيْسَ الْمَسْرُوتِ	پس بدست منشین و مصاحب
الْلَيْلِ نَيْشِي النَّهَارِ	شب سے پوشد روز روشن را

حند ماصفا

بگیر آنچه صفات دلی در درو بود

خاتمه الطبع

الحمد لله که سال فرنگ بوستان در دونه مغز من جناب مولانا سید ابن حسن صاحب دیرینه ملازم مطبع اوده اخبار که سابق ازین در مطبع اوده اخبار ملوک عالیجناب فشی نولکشور صاحب سی-آئی-ای مطبع شده بود اکنون بمه ماه جون ۱۳۹۰ در شاخ مطبع موصوف واقع کانپور بار اول بحلیه مطبع محلی گردید

قطعه تاریخ مطبع سابق و طبع جدید فرنگ هذا از طبع نقاد مورخ کامل جناب فشی بھگو اندیا صاحب قائل سلمه الله العادل کینت مطبع هذا

بابت نود سدی ابن حسن	فرنگ بوستان خوش آهنگیت	شد طبع برای سال طبعش قائل	اگتم جدید نشین فرنگیت
طالع گردید پس زمین فرنگیت	از ابن من و بهترین فرنگیت	قائل نبوغ مصرع تارخیش	بصحت انگیز نشین فرنگیت

۱۲
 به طبع نشین فرنگ بوستان کانپور در دست آقای سب و ملاک بود اولیست از او این دعا به دست آمد
 وقت ۱۱ صبح
 و منی نظریت
 در اول سال بارگاه حضرت
 آوم بود در این حال
 نفع لام در دستمال
 مقصود در دستمال
 کرم منزه صفات بشیر
 سوری جو با نند پیوستی
 الف مخصوصه بیادول
 کند مقاصد سبک
 نام و بایع موصوف
 در حالت ادا و جوی خند
 منی را که در نوبت
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۰

